



■ **آموزگار بزرگ!**

به نظر «نیکولو ماکیاوولی» سیاست‌قلرموی بود که در آنجا بشر برای پیشبرد اهدافش به «فن بیان» نیاز بیشتری داشت تا «استدلال‌های ثابت دینی».

**تروندبرگامربکسن**
نیکولو ماکیاوولی ایتالیایی، تأثیری انکارناپذیر در عالم سیاست دارد و حتی می‌توان گفت اروپا، آمریکا و توابع‌شان از روش او در سیاست‌ورزی پرکتار نیستند، اگرچه این مساله به کزات توسط صاحب‌نظران بررسی و اظهار شده است اما بیان چند مورد از تأثیرات وی، می‌تواند در فهم این مطلب یاریگر باشد. در آمریکا افکار ماکیاوولی به نحو کامل‌ا سیاسی بویژه هنگام رویواری با مخالفان، قابل تشخیص است، «بنجامین فرانکلین، «توماس جفرسون» (سنسومین رئیس‌جمهور ایالات متحده) و «جیمز مادیسون» (چهارمین رئیس‌جمهور ایالات متحده) از وصایای او بهره بردند. «جورج واشنگتن» (اولین رئیس‌جمهور ایالات متحده) هم از ماکیاوولی بهره برده و بیش از همه «جان آدامز» (دومین رئیس‌جمهور) به ماکیاولیسم توجه داشته بویژه که گاهی به نظر می‌رسد افکار ماکیاوولی را تفسیر کرده، مثلا در نوشته‌ای تحت عنوان «فخاعی‌های از قانونمدی حکومت ممالک متحده»، تا حدودی افکار ماکیاوولی را با گفته‌های «مونتسکیو» تطبیق داده‌است، به عقیده او، ماکیاوولی احیاگر عقل تجربی در سیاست بوده است که بسیار مؤثر نیز افتاده است.<sup>(۱)</sup> به هر حال ماکیاوولی بعداز ارسطو، بنیانگذار علم سیاست به معنای اصح کلمه است.<sup>(۲)</sup> تأثیر او صرفا فائثیری «لمعی» نبود بلکه آثار جدی و چشمگیری در سیاست‌ورزی‌ها و حتی حوزه‌های غیرسیاسی داشت به طوری که حتی در مدیریت صنایع و شرکت‌ها نیز از آرای وی سود می‌جویند. البته بسیاری از آرای او در حفظ شهریار و حکومت‌فرد در جامعه، دیگر کاربرد علنی و آشکار ندارد، چرا که علی‌الظاهر حکومت‌های غربی بر مبنای وراثت و مواجعه نظامی دست به دست نمی‌کشوند ولی هر گاه «فرد» در یک حزب یا دولت یا حتی کارخانه‌ای قرار گیرد می‌تواند با مدلسازی توصیه‌های وی، به رفتاری سیاسی بر مبنای «قدرت» بپردازد البته توصیه‌های او- چنانکه خواهیم دید- همچنان در تمام دموکراسی‌های غربی حاکم است و ای‌سا مبنای دموکراسی جدید نیز در آثار مارتاش در «مبارتاش در باب «جمهوری» قابل پیگیری باشد. اما بیرون از سیاست مُدُن و در عرصه اقتصاد نیز می‌توان آرای وی راه به کار بست، «اتنوی جی» کارمند سابق بی‌بی‌سی و مشاور شرکت‌های صنعتی بزرگ می‌نویسد: «کار وی [ماکیاوولی] اسرشار از توصیه‌های مهم و اظهارات دقیق دربارۀ مدیریت کلان برای بزرگ‌ترین شرکت‌های [سهل‌های] خاص و عام در سراسر دنیاست».<sup>(۳)</sup> توصیه‌های ماکیاوولی برای هر «جمع» و هر «فعالیت مشترک» قابل تعمیم و اجراست، فی‌المثل افراد یک شرکت و حتی دشمنان آن را می‌توان به ساختار یک حکومت و معاندانش تشبیه کرد: «یک شرکت مانند یک ایالت متشکل از پادشاه، نجیب‌زادگان، درباریان، سفیران، وفاداران، مخالفان؛ همچنین متحدان و دشمنان است».<sup>(۴)</sup> اما شهرت ماکیاوولی به خاطر چیست؟ مشخصاً به دلیل «گرش‌بی طرقاله‌اش درباره اخلاقی یا غیراخلاقی بودن ابزارهایی است که حکمران برای پیگیری هدف سیاسی خود که «حفظ یا توسعه قدرت» است، به کار می‌گیرد»<sup>(۵)</sup> البته او نسبت به اخلاقی «بی‌طرف» نیست بلکه اساسا اخلاقی یا دیانت برای وی محلی از اعراب ندارد و فاقد اهمیت است، او به زربینای اعتقادی امور توجه ندارد و معمولا این امور را بیشتر وسیله‌ای در دست حکومت‌ها تلقی می‌کند» برخی نیز با تفصیل بیشتری به «سعادت» در نظر وی اشاره کرده و نوشته‌اند: ماکیاوولی قائل به وجود قانون الهی نیست و سعادت را امری دنیوی می‌داند.<sup>(۶)</sup> ماکیاوولی را بیشتر به‌عنوان واضع «ماکیاولیسم» یا نظریه «هدف وسیله را توجیه می‌کند» می‌شناسند. به گفته «کاپلستون»، «شهرت او به سبب توصیه غیراخلاقی‌اش به شهریار یعنی



به سبب «ماکیاول گزایی» اوست»<sup>(۷)</sup> و اصلا هر نوع تلخیص و اکتفا به مفردات گفته‌های او، معنای موضع فکری او را به‌صورتی درمی‌آورد که امروز بیشتر تحت اصطلاح «ماکیاولیسم» شناخته می‌شود.<sup>(۸)</sup> اما نظر اصلی او الزاما فقط این نیست که هدف ووسایل را توجیه می‌کند بلکه او عمیقادعان کرده به‌طور طبیعی «حق» براساس «قدرت» تعیین می‌شود.<sup>(۹)</sup> پس از نظر او و اتباعش، هدف «حفظ و بسط قدرت» است و شهریار، ملزم به رعایت «خلاق» یا «دین» نیست چرا که از نظر ماکیاوولی، سیاست، خود امری مستقل است<sup>(۱۰)</sup> و ربطی به دین یا اخلاقی ندارد. البته کار به همین جا اختتام نمی‌پذیرد، نه‌تنها سیاست مستقل از دین و اخلاق است بلکه «زیرنگ‌بازی و فریب در بازی‌های قدرت، اصلی ناگزیر و ضروری است»<sup>(۱۱)</sup> و نه‌تنها ضروری است که حتی بر مبنای اخلاق یا دین عمل کردن «زبانیش» است.<sup>(۱۲)</sup> این مساله در ادامه مطلب، به صورت مبسوط و مفصل خواهد آمد. برخی صاحب‌نظران نوشته‌اند [ماکیاوولی] نه‌تنها نماینده وجدان زمان خویش بود بلکه علاوه بر آن گشاینده دریچه‌ای بود به آینده غرب تا.. آستانه] او در چهره سیاستمداران، اندیشوران و اقتصاددانان تحققی عینی و خارجی پیدا کند.<sup>(۱۳)</sup> اما برخی نیز بر آن رفته‌اند که در زمانه وی، آنچه او گفته است بدین آشکاری در اعمال والیان و شهریاران جلوه‌گر نبوده بلکه در واقع این ماکیاوولی بوده که مقام آموزگاری یافته و این سیاق را توجیه، تئوریزه و تبلیغ کرده‌است: «با تردید می‌توان این مطلب را بیان داشت که آن اصول کشورداری که او بیان داشته غالبا و حتی متأسفانه آن اصولی نبوده‌اند که عملا در آذهنان حاکمان و دولتمردان جریان داشته است»<sup>(۱۴)</sup> به هر حال ماکیاوولی مظهر روح زمانه‌اش باشد و چه درپچه‌ای به آینده غرب، همگان بر این نکته اتفاق نظر دارند که او در کتاب شهریار، «دستورنامه‌های سیاسی نه‌تنها برای روزگار خود، برای همه روزگاران بعد از خود نگاشت. کتاب او را می‌توان دستورنامه قدرت دانست».<sup>(۱۵)</sup> دستورنامه‌ای که متن مقدس سیاست‌ورزی و علم سیاست غرب در روزگار پس از او بویژه زمان ماست، از این رو آموزگار بزرگ زمانه ماست.

■ **واقع‌بینی در برابر آرمان‌گرایی، جدایی دین از سیاست**

«فرانسسیس بیکن» می‌نویسد: «ما به ماکیاوولی و نویسندگانی از قبیل او مدیون هستیم؛ برای آنکه به روشنی و صراحت، طبیعت بشر را چنانکه هست نشان داده‌اند، نه چنانکه باید باشد زیرا اگر کسی ماهیت شرّ را نداند، نمی‌تواند عقل و ضمیر مار را با بیگانه‌ی و سفای کبیوتر در خود جمع کند، همچنان که با جمل به ماهیت شر، فضیلت در معرض خطرات دور از مصونیت خواهد بود. ایتالیایی‌ها مثل نامطبوعی دارند، چه خوب است آنکه به هیچکس خوبی نکند».<sup>(۱۶)</sup> از نظر بیکن، دین ما به ماکیاوولی و امثال و اشباه وی به دلیل آن است که «طبیعت و ذات» بشر را به ما نمایانده‌اند؛ ذات و طبیعتی که نه‌تنها خیر نیست بلکه «شر» است! ماکیاوولی خود این «بشر» را چنین توصیف می‌کند: «به‌طور کلی مسلم شده‌است که بشر ناسپاس، رنگ به رنگ و بی‌وفاست، برای خودداری از خطر بسیار چیره‌دست و برای کسب سود خود، آزمند است؛ مادامی که از شما بهره می‌برد و شما به او سودی می‌سازید نسبت به شما وفادار است.»<sup>(۱۷)</sup> البته مسلم است که ماکیاوولی در باب طبیعت و ذات بشر، حکم مطلق نداده است اگر نه شهریار را از عمل اخلاقی و دینی برحذر نمی‌داشت بلکه او بر آن است که ابنا‌ی بشر، «عموما» چنین هستند و در وضع موجود «هر فردی که بخواید با سنجه درست نیکی به کاری دست بزند [..] باید در میان آدم‌هایی که تعدادشان بسیار زیاد و در عمل، به هستند، مضمحل شود»<sup>(۱۸)</sup> ماکیاوولی البته بر آن است که داشتن تمام صفات حسنه و به کار بستن آنها، فوق‌طاقط بشر است: «گر یکی از شهریاران دارای تمام این صفات حسنه باشد، بی‌تردید چنین کسی قابل تمجید و ستایش

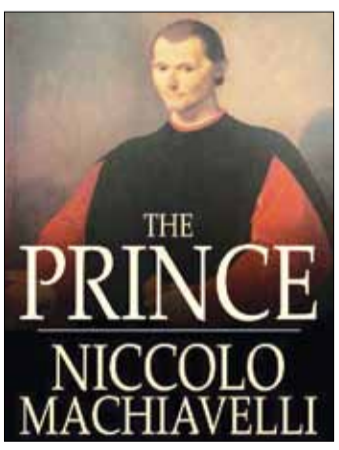
نگاهی به شهریار ماکیاوولی و فریبکاری‌های توصیه‌شده‌اش

# فن بیان فریب بر باد است!

■ محمد علی‌بیگی

همه افراد بشر است، البته داشتن این صفات نیک و مراقبت در اینکه هر یک از آن صفات در هنگام خود به کار گرفته شود، یقینا خارج از طبیعت بشر است»<sup>(۱۹)</sup> شهریار جانب‌و‌ا‌ق‌گ‌رایسی را می‌گیرد و میانه‌ای با آرمان خواهی سیاسی ندارد. واقع‌گرای یعنی آنکه ذات و صفات مردم را چنانکه هستند در نظر آورد و برای حفظ قدرت خود اقدام کند. واقع‌بینی یعنی آنکه شهریار با چیزی که در عمل واقع می‌شود سر و کار دارد نه با چیزی که باید از نظر اخلاقی واقع شود.<sup>(۲۰)</sup> در مقابل آرمان‌گرایی اشاره دارد به آنکه مردم و شهریار چگونه باید باشند و این توصیه‌ها قطعا به دیانت و اخلاق مربوط خواهد بود. پس امر حکومت و سیاست یک منازعه میان مردم و حاکمان است. نه‌تنها میان مردم و حاکم بلکه در طبقه حاکم نیز جنگی جریان است، پس لازمه حکومت بر چنین «بشر»ی و در چنین نزاعی، جز فریبکاری و بی‌قیدی نیست؛ چه قید مذهب، چه هر قید دیگر. البته این ماجرا را نباید اعلام عمومی کرد بلکه ضرورتی ندارد که شهریار همه صفات خوب مثل ایمان و صداقت را داشته باشد اما بسیار ضروری است که به نظر همه برسد همه این صفات را داراست. عمل به این صفات، زیان‌آور می‌شود اما تصور آنکه شهریار دارای این صفات نیکوست، سودمند است. شهریار باید چنان باشد که بتواند به اقتضای رویبدها برخلاف آنها هم عمل کند.<sup>(۲۱)</sup> و البته عامه مردم به‌رغم گرگ‌خوبی، ساده و تأثیرپذیر نبین هستند و به‌راحتی می‌توان ایشان را فریفت. مردم انقدر ساده هستند و آنقدر وابسته به احتیاجات آنی خود هستند که هر گاه کسی بخواید آنها را فریب دهد به آسانی موفق می‌شود.<sup>(۲۲)</sup> در نتیجه شهریار باید به‌گونه‌ای رفتار کند که «هرکس او را می‌بیند و به حرف‌های او گوش می‌دهد..! چنین تصور کند که این شهریار مجسمه رحم، درسته‌عهدی، شهادت، مهربانی و دین‌داری است و هیچ صفتی بهتر از صفت دین‌داری نیست که شهریار بدان شهره باشد»<sup>(۲۳)</sup> چرا که اقتضای واقع‌بینی آن است که شهریار باید بین اقتدار و اخلاق حسنه یکی را برگزیند و دیگری را تظاهر کند.<sup>(۲۴)</sup> البته باید دانست که صرف تظاهر کافی نیست بلکه این صفات را باید طوری ظاهر کرد که شهریار بدان‌ها شهره شود اگر نه ای‌سا، به مضر باشند»<sup>(۲۵)</sup> او حاکمی را مثال می‌آورد که در ریاکاری بسی توفیقات داشته و در وعده دادن، بسیار بی‌پروا و موفق بوده است: «هیچ فکر و خیال دیگری جز فریب مردم نداشت و همواره نیز اسباب آن را فراهم می‌کرد.

هیچ‌کس نیز به اندازه او جایگاه و رفتار موثری در وعده قول دادن نداشت، مخصوصا هنگامی که می‌خواست مردم را به انجام عملی ترغیب عین حقیقت است و ایشان را وادار به پذیرش کند، وعده‌های خود را موقرانه تحویل می‌داد. با این حال به انجام تعهدات خود توجه کمتری داشت و چون طبیعت بشر را خوب فهمیده بود، همواره در ریاکاری خود توفیق داشت.»<sup>(۲۶)</sup> و آنجا که فریبکاری فایده‌نیخشده، بر او است که رفتاری بی‌ملاحظه و خشن داشته باشد و از ستمگر



بودن در انتظار، نهراسد: «یک شهریار عاقل نباید از کلمه ستم که به او نسبت می‌دهند ملاحظه و پروا داشته باشد، بویژه وقتی که با آن می‌تواند ملت خود را متحد، مطیع و باوفا نگه دارد».<sup>(۲۷)</sup> اما در باب طبقه حاکم و زیردستان نیز بر آن است که ایشان را نیز باید فریفت و از «فردبناد» پادشاه اسپانیای معاصر خود مثال می‌آورد: «فردبناد افکار نجیب‌زادگان و بزرگان را چنان با مسائل خارجی مشغول داشته که فرصت اطلاع یافتن از تغییرات کشور را نداشتند. وی افکار مردم را همواره در انتظار اعمال شگفت‌انگیز خود نگه می‌داشت و چنان سریع عمل می‌کرد که کسی به فکر مخالفت هم نمی‌افتاد».<sup>(۲۸)</sup> شهریار با همقطاران و طبقه حاکم، «دوستی و دشمنی را بی‌محاجا باید آشکار کند».<sup>(۲۹)</sup> و البته «دینها عده قبلیلی خُرد می‌گیرند در صورتی که اکثریت ساکت و آرام و بی‌کلام می‌ماند.»<sup>(۳۰)</sup> و چندان وقعی به ایشان ننشاید گذاشت. اما حتی در باب نزدیکان و مشاوران نیز شهریار باید جانب حزم و احتیاط را نگه دارد. انتقاد از شهریار نباید که صریح و آشکار باشد: «با نگر باشد هرکس حقیقت امر را ازادانه در حضور شهریار به زبان آورد، آنگاه از احترامات

دوره حیات این شخص بزرگ را همواره مدنظر داشته

باشد و آنها را سرمشق عملیات خود قرار دهد».<sup>(۳۱)</sup> «در افعال همه انسان‌ها بویژه شهریار، نتایج است که مورد نظر قرار می‌گیرد و براساس نتایج است که مردم و پیش از اینکه پرسشی از او شده باشد، در موضوعات اظهارنظر کند».<sup>(۳۲)</sup> و این جدای از آن است که «همه کس» حق اظهار و ابراز نظر ندارند بلکه «این حق ابدأ به افراد عادی که فاقد هوش و درایت خاص باشند نباید داده شود».<sup>(۳۳)</sup>

آن‌طور که آمد، شهریار درباره دیگران باید واقع‌بین باشد اما غیر از آن باید در قبال خود نیز واقع‌بینی پیشه کند! پیش‌تر گفتیم که لازمه حکومت بر مردمانی با چنان طبع فاسد، شهریار می‌فریبکار است! ماکیاوولی به علاوه بر آن است که شهریار نمی‌تواند به گونه‌ای دیگر باشد و به نحوی دیگر نمی‌تواند رفتار کند: «هر کس می‌داند چه نیکوست که پادشاه در گفتار پایبند قول و در عمل درست‌کردار باشد و اگر جز این باشد حلیله‌گر و مکار است، با این وجود اگر بر آنچه در عصر خودمان پیش آمده دقت کنیم، دیده می‌شود شهریارانی که برای خود حرف کمتر کسب اعتبار کرده‌اند ولی از سوی دیگر فهمیده‌اند چگونه با زیرکسی و تزویر بر دیگران پیروز شوند. چنین شهریارانی کارهای بزرگی را به انجام رسانده و در انتهای عمل هم بهتر از دیگران که به درست‌قولی و خوش‌عهدی تکیه داشته‌اند، موفقیت کسب کرده‌اند. ناچار باید پذیرفت روش عمل بیش از دور راه نیست؛ یکی رفتار براساس قوانین، دیگری به کارگیری زور. روش اولی مختص انسان است و روش دوم از آن حیوان اما چون اولی تقریبا ناکارآمد است پس بناچار از روی نیاز باید به روش دومی توسل جست»<sup>(۳۴)</sup> «شهریار باید اوصاف شیر و روبه را توأم داشته باشد. شیر مظهر قدرت و سُبُعیّت و روبه مظهر مکر و حلیله‌گری است و همین از مشخصات اصلی شهریار است. او اگر قوی‌تر و پس از تمام شدن قول، انجام آن به ضرر او تمام می‌شود، می‌تواند از قول خود انصراف پیدا کند؛ دیگر اینکه او البته همیشه باید به صفات حسنه از جمله رحمت، وفاداری، انسانیت، صداقت و ایمان تظاهر کند بدون اینکه هیچیک از این صفات را مقول‌دارا باشد. شهریار می‌تواند در ظاهر حتی‌المقدور از عمل صالح دور نشود ولی در عین حال - در مواردی که نیاز باشد- می‌تواند اقدام به اعمال شرّ کند».<sup>(۳۵)</sup> وی یادآور می‌شود: «گر کسی در حیات سیاسی خود وفق عالی‌ترین اصول اخلاقی زندگی کند، احتمالا به نابودی کشیده می‌شود».<sup>(۳۶)</sup>

فریبکاری و پیمان‌شکنی برای شهریار یک «باید» است و همواره برای آن دلایلی هم می‌توان جست: «یک شهریار باغوش نه می‌تواند و نه باید پشت‌بازی قبول خود باشد و اگر باشد بی‌تردید برایش زبانیخش است و علی‌هم که باعث دادن این وعده بوده از بین رفته است». هر گاه تمام مردم خوب بودند دادن این پند درست نبود لیکن از آنجا که بیشتر مردم عاری از شرافتند و به وعده خود نسبت به شهریار پایبندی ندارند، در عوض شهریار هم نباید بر سر قول خود نسبت به آنها ایستادگی کند و کدام شهریار است که برای پیمان‌شکنی، دلایل پسندیده در آستین ندارد»<sup>(۳۷)</sup> «چسه عهدنامه‌ها و قراردادهای مهم با تشریفات ویژه بسته‌شده ولی عمل نشده به جای مانده و به واسطه عهدشکنی‌های حاکمان همه باطل شده و هر شهریار که نقش روبه را بازی کرده، موفقیت او بیشتر بوده است».<sup>(۳۸)</sup> خلاصه! ماکیاوولی سیاست را عرصه‌ای می‌دانست که از دخالت خدا باید مصون بماند، او خواهان جدایی دولت از دین شد، ادولتی که! در سراسر قرون وسطی در انحصار الهیات بود. در قرون وسطی امور سیاسی همگام با اصول کلیسا ذیل رهبری سوابدالطبیعه‌انگاران اداره می‌شد. به نظر ماکیاوولی، مایه‌های قلمرویی بود که در آنجا بشر برای پیشبرد اهدافش به «فن بیان» نیاز بیشتری داشت تا «استدلال‌های ثابت دینی».<sup>(۳۹)</sup> «شهریار مورد نظر او، دخالت‌هیچ‌مقام کلیسایی را در قلمرو خود نمی‌پذیرد و حتی واتیکان را خارجی تلقی می‌کند. به عقیده او دین، بیشتر در مورد افراد فقیر کاربرد دارد و آنها بدون آن تحت فرمان قرار نمی‌گیرند. با این همه شهریار باید تابع مناسک رسمی و مملکتی باشد».<sup>(۴۰)</sup> از پیرو وی که عنوان کسی که به سیاست استقلال بخشیده و آن را بر مبنای قدرت استوار ساخته، شناخته شده است، چنانکه نوشته‌اند: «او به‌عنوان مولفی شناخته می‌شد که توانسته است نظام سیاست جدید را به نحو روشن و متمایز بیان کند».<sup>(۴۱)</sup>

■ **روش ماکیاوولی در علم سیاست**

«اجمع به روش تئوری و تربیت فکری، شهریار لازم است تواریخ را مطالعه کند و در آنها هرچه از اعمال مردمان بزرگ به نظرش می‌رسد یادداشت کند و خوب بداند این افراد در هنگام جنگ چگونه عمل کرده‌اند و اسباب و وسایل پیروزی‌ها و علل شکست ایشان چه بوده، آنها را به دقت امتحان کند و بالاتر از تمام اینها کار دیگری نیز هست که دیگر بزرگان ادوار گذشته بدان عمل کرده‌اند و آن این است که یک نفر از مردمان بزرگ تاریخی را برای نمونه‌ای که خود از او تقلید کند برگزید، تمام اعمال و فتوحات

سه‌شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۴

تقریب تاریخ

**دستگیری گسترده خانواده حکیم توسط رژیم بعث (۱۳۶۲ ش)**



در راستای سرکوب هرگونه مقاومت علیه نظام دیکتاتوری بغداد، رژیم بعث عراق، ۹۰ تن از اعضای خاندان آیت‌الله سیدمحمدسن حکیم را دستگیر و چند روز بعد ۶ تن از آنها را اعدام کرد. مدتی پس از آن نیز، ۱۰ تن دیگر از اعضای این خانواده اعدام شدند. آیت‌الله‌العظمی حکیم از مراجع بزرگ تقلید در عراق بود که در سال ۱۳۴۸ ش وفات یافت. فرزندان و بسیاری دیگر از اعضای خانواده وی اهل علم و دانش هستند. به همین دلیل، رژیم عراق که از نفوذ خاندان حکیم در میان مردم این کشور بیمناک بود، در راه مبارزه با دین، روحانیت و حوزه‌های علمی دینی، تعداد زیادی از اعضای این خانواده را از بین برد یا زندانی کرد.

■ **پدید آمدن «جایزه ادبی پولیتزر» در ایالات متحده آمریکا (۱۹۱۷م)**

در نوزدهم مه ۱۹۱۷ م، جایزه ادبی پولیتزر توسط مدرسه روزنامه‌نگاری دانشگاه کلمبیا که از طرف جوزف پولیتزر، روزنامه‌نگار معروف آمریکایی تأسیس شده بود، از محل وجوهی که وی در وصیتنامه خود به این کار اختصاص داد، شکل گرفت. این جایزه ادبی آمریکا که شهرتی همپایه جایزه ادبی نوبل دارد، همه ساله به برجسته‌ترین نویسندگان، روزنامه‌نویسان و موسیقیدانان تعلق می‌گیرد. از سال ۱۹۱۷ م به این طرف، هر سال در ماه مه، عده‌ای از روزنامه‌نویسان، نویسندگان، موسیقیدانان، منتقدان و آرا و عقاید خود را درباره پدیده‌های برجسته هنری و ادبی سال قبل از آن اعلام می‌دارند. در نهایت، با اکثریت آرا، یک نفر از میان آثار موجود انتخاب می‌شود و جایزه در دریافت می‌کند. این جایزه، در ادبیات به رشته‌های داستان، درام و… و در روزنامه‌نگاری به کاریکاتور، عکاسی و گزارش‌های عمومی و… تعلق می‌گیرد.

■ **تولد «مالکوم ایکس» رهبر نهضت سیاهان آمریکا (۱۹۲۵م)**



مالک شباز، معروف به مالکوم ایکس، رهبر نهضت سیاهان آمریکا در ۱۹ مه ۱۹۲۵ م در خانواده‌ای فقیر در آمریکا به دنیا آمد. هنگامی که مالکوم ۴ ساله بود، خانه و کاشانه والدینش توسط فرقه نژادپرست کولکوکس کلان به آتش کشیده شد و ۲ سال بعد پدرش را نیز از دست داد. وی پس از آن در یک مدرسه شبانه‌روزی به تحصیل پرداخت ولی در ۱۵ سالگی به دلیل فقر، مدرسه را نیمه‌تمام رها کرد. مالکوم پس از آن سه کار در یک هتل روی آورد و تحت تأثیر محیط به اعتیاد و دزدی کشیده شد تا اینکه در ۲۱ سالگی به جرم سرقت ۵ به سال زندان محکوم شد. وی در زندان با بسیاری از زندانیان که غالباً سياهپوست و از خانواده‌های مسلمان بودند آشنا شد و با عالیجاه محمد، رهبر جنبش مخفی سیاهان آمریکا نیز ارتباط برقرار کرد. این ارتباط، پس از زندان نیز ادامه یافت. سال‌های عضویت و همکاری مالکوم ایکس با این جنبش اسلامی همچون سال‌های زندان تأثیر بسزایی در تغییر شخصیت وی نهاد و او را به کلی متحول کرد. مالکوم ایکس از آن پس فراگیری علوم دینی و مطالعه کتاب‌های اسلامی را آغاز کرد و با کمک‌های مردم توانست ۲ مسجد در دیترویت و فیلادلفیای آمریکا برای مسلمانان بنا کند. او در مارس ۱۹۶۴ م با هدف تشکیل سازمان وحدت سیاهان آفریقایی و آمریکایی، از جنبش عالیجاه محمد جدا شد. مالکوم با تشکیل این سازمان و انجام سخنرانی‌های متعدد در مساجد و اماکن عمومی سیاهان توانست تشکیلات نسبتاً منسجمی از سياهپوستان مقیم آمریکا به وجود آورد. مالکوم در سال ۱۹۶۴ م به قاره آفریقا و آسیا سفر کرد و با جهان اسلام از نزدیک آشنا شد، اما ۳ ماه پس از بازگشت به آمریکا در ۲۱ فوریه ۱۹۶۵ م در شهر نیویورک مورد سوءقصد قرار گرفت و در ۴۰ سالگی به شهادت رسید. ماجرای شهادت او مانند تمام ترور‌های سیاسی آمریکا، همچنان در پرده‌ای از ابهام فرو رفت اما شواهد بسیاری حکایت از دخالت سازمان امنیت داخلی آمریکا یعنی اف‌بی‌آی و سازمان ضد جاسوسی آن کشور موسوم به سی‌آی‌آی در این امر دارد.